



محتوای این داستان از کتاب‌های درسی پایه‌های دوم و سوم ابتدایی انتخاب شده است:
پایه‌ی دوم: نور و علائم هشداردهنده، نیم در ساعت، تقارن، جمع و تفریق، همکاری در کارها
پایه‌ی سوم: همکاری در خانواده، کاربرد کسر، آشنایی با سن تکلیف و اشتیاق نسبت به آن، آشنایی بیشتر با نماز

قصه‌های پونز و پیمان و وقت و سالگی

✽ معصومه ربیعی / حدیثه کریمی
✽ تصویرگز: مطهره پلاسی زاده

مامان کیفش را برداشت و گفت: «پونه، پیمان، آماده‌اید؟»
پونه روسری‌اش را سر کرد و با خوش حالی گفت:
«بله، برویم.»

پیمان از اتاق بیرون آمد و گفت: «خانه‌ی خاله چه خبر است؟»

مامان گفت: «آخر هفته جشن عبادت روشناست. باید برویم کمک خاله تا کارها را کم‌کم انجام دهیم.»
پونه گفت: «قرار است کیک جشن را مامان درست کند.»

پیمان شانه بالا انداخت و گفت: «اوووه! چقدر شلوغش می‌کنید. یک تولد است دیگر!»
پونه در جواب او گفت: «روشنا امسال نه سالش می‌شود. خیلی مهم است. نه‌سالگی با سال‌های دیگر فرق دارد.»

بعد دست‌هایش را به هم زد و گفت: «جانمی جان! من هم سال دیگر نه ساله می‌شوم و جشن عبادت می‌گیرم.»

پیمان گفت: «خب من هم امسال نه‌ساله شدم. هیچ فرقی هم با سال‌های دیگر نداشت.»

مامان لبخندی زد و گفت: «فرق می‌کند. دخترها نه‌سالگی به سن تکلیف می‌رسند. برای همین جشن عبادت می‌گیرند. این یک تولد معمولی نیست. کلی کار داریم.»

زنگ مدرسه به صدا درآمد. بچه‌ها با خوش حالی از در مدرسه بیرون رفتند. پونه روشنا را پیدا کرد. به طرفش دوید و به او گفت: «امروز عصر با مامانم به خانه‌تان می‌آیم. مامانم می‌خواهد در مورد کیک تولد با مامانت صحبت کند.»

روشنا گفت: «چه عالی! من هم امروز کارت‌های دعوت را به دوستانم دادم. پنج تا از هم کلاسی‌هایم را دعوت کردم: محیا، سارا، مریم، ضحی، کیمیا.»
پونه گفت: «به‌به! خیلی خوش می‌گذرد. عصر می‌بینمت. خدا حافظ.»

پونه همان‌طور که می‌رفت با خودش فکر می‌کرد: «می‌خواهم یک هدیه‌ی خیلی خوب به روشنا بدهم. برایش چه ببرم؟»



شما هم در منزلتان مهمانی یا جشن گرفته‌اید؟ به نظر شما چه کسی باید کارهای جشن را انجام دهد؟ اگر قرار باشد شما برای جشن عبادت روشنا برنامه‌ریزی کنید، برای اینکه همه‌ی کارها بر دوش یک نفر نیفتد، چه پیشنهادی دارید؟ جدول زیر را کامل کنید.

| نام کارها | جسباتدن ریسه و بادکنک | پخت کیک | تزیین کیک | مرتب کردن خانه |
|-----------|-----------------------|---------|-----------|----------------|
| نام مسئول | | | | |

پونه ناگهان گفت: «مامان! هدیه! هنوز هدیه برایش
انتخاب نکردم.»
مامان همان‌طور که به طرف در می‌رفت گفت: «بیایید
برویم. توی راه فکر می‌کنیم.»



خاله چند قالب کیک آورد و گذاشت روی میز. مامان
قالب‌ها را نگاه کرد؛ یکی دایره بود، یکی مثلث، یکی
هم شکل قلب.
پونه یکی از آن‌ها را برداشت و گفت: «این چه قشنگ
است! شکل قلب است. همین خوب است.»
روشنا یکی دیگر برداشت و گفت: «اما من دوست
دارم مثلث باشد.»
مامان گفت: «باید بتوانیم کیک را در اندازه‌های
مساوی تقسیم کنیم. برای همین، بهتر است شکل
دیگری انتخاب کنیم.»



با توجه به اینکه هر قالب کیک
برای ۱۰ نفر مهمان مناسب است، به نظر
شما بهتر است کدام قالب را انتخاب کنند تا
راحت‌تر بتوانند کیک را به قسمت‌های مساوی تقسیم
کنند؟

هر کیک به چند قسمت مساوی تقسیم می‌شود؟
اگر روشنا یک قسمت از ۱۰ قسمت کیک را
بخورد، کسر آن چگونه نوشته می‌شود؟

.....



کیک قابلمه‌ای



مواد لازم
تخم مرغ، سه عدد
آرد سفید، یک و نیم لیوان
(یک لیوان و $\frac{1}{4}$ لیوان)
شکر، یک لیوان
وانیل، یک قاشق مرباخوری
بیکنگ پودر، دو قاشق مرباخوری
آب؛ (نصف لیوان) $\frac{1}{4}$ لیوان
روغن مایع، نصف لیوان ($\frac{1}{4}$ لیوان)

اضافه کنید و هم بزنید تا جایی که مواد به خوبی جذب یکدیگر و یکدست شوند.

۵

وقتی مواد کیک، گرم‌رنگ و کش‌دار شد، آن را درون ظرفی که در آب جوش نمی‌شکند بریزید. سر قالب کیک شما باید حداقل چهار تا پنج سانتی‌متر خالی بماند تا جا برای پف کردن کیک وجود داشته باشد.

۶

حالا قابلمه‌ای بزرگ‌تر از قالب کیکتان بردارید. به اندازه‌ی دو تا سه سانتی‌متر آب داخل آن بریزید و قالب کیک را در آن بگذارید.

۷

قابلمه را روی شعله‌ی روشن و متوسط اجاق گاز بگذارید. در قابلمه را با دم‌کنی بپوشانید. حدود یک ساعت بعد، کیک شما آماده است. (این مرحله را حتماً با کمک یک بزرگ‌تر انجام دهید.)

می‌توانید روی کیک را با بیسکویت، میوه، پودر کاکائو یا هر چیزی که دوست داشتید تزیین کنید.



نوش جان



بیاید با هم این کیک را بپزیم.

۱
آرد و بیکنگ پودر را در یک ظرف بزرگ بریزید و با هم مخلوط کنید.

۲
تخم‌مرغ‌های شکسته و شکر را در ظرف دیگری بریزید و آن‌ها را با هم‌زن برقی یا چنگال مخلوط کنید. شکر باید به خوبی در تخم‌مرغ حل شود و مایعی کرم‌رنگ و حباب‌دار درست شود.

۳
حالا آب، روغن و وانیل را توی ظرف مخلوط تخم‌مرغ و شکر بریزید و همه را با قاشق هم بزنید. مراقب باشید مواد از ظرفتان بیرون نریزد.

۴
آرد و بیکنگ پودر را کم‌کم به مخلوط مواد دیگر



مامان فهرست مواد را خواند. خاله پرسید: «برای سی نفر مهمان چقدر از این مواد باید تهیه کنیم؟»
خاله گفت: در خانه همه‌ی مواد لازم را داریم، فقط تخم مرغ نداریم.
پیمان گفت: آن را هم من و علی تهیه می‌کنیم.



پیمان گفت: چون برای هر قالب کیک سه عدد تخم مرغ لازم داریم، پس می‌توانیم با الگویابی، تعداد تخم مرغ‌های لازم برای ۳۰ نفر را حساب کنیم. به پیمان کمک کنید تعداد تخم مرغ‌ها را به درستی حساب کند.

| | | |
|---------------------------|---------------------------|---------------------------|
| برای ۱۰ نفر (یک قالب کیک) | برای ۲۰ نفر (دو قالب کیک) | برای ۳۰ نفر (سه قالب کیک) |
| ۳ تخم مرغ | | |

بعد از محاسبه‌ی تعداد تخم مرغ‌ها، خاله برگه را به علی داد و گفت: «خریدن تخم مرغ‌ها با شما.»
علی پاهایش را به نشانه‌ی احترام جفت کرد و گفت: «چشم قربان!»
بعد چشمکی به پیمان زد و گفت: «بدو برویم پسر خاله. مأموریت ما شروع شد.»
پونه و روشنا داشتند گل سرهای کوچک را با گل و روبان تزئین می‌کردند. قرار بود در جشن تولد به همه‌ی دخترها گل سر هدیه بدهند.



روشنا خندید و گفت: «تا جمعه وقت داری تمرین کنی. هر چه را بلد نیستی بگو یادت بدهم. مهم‌ترین چیز این است که پاک باشی. یعنی چیزهایی مثل خون روی بدن و لباس نباشد.»
پونه لبخند زد و گفت: «پس از همین الان شروع می‌کنیم.»

زنگ تفریح بود. پونه پیش روشنا رفت و گفت: «خدا کند زودتر جمعه بشود! دلم دارد آب می‌شود.»
روشنا گفت: «راستی قرار است توی جشن با دوستانم نماز شکر بخوانیم. تو هم چادر نمازت را با خودت بیاور.»
پونه گفت: «باشد. ولی من درست بلد نیستم نماز بخوانم.»



پونه: «من سوره‌های حمد و توحید را حفظ هستم. اما بقیه‌اش را خوب نمی‌دانم. می‌شود کمک کنی روشنا؟»
روشنا: «خب نماز شکر مثل نماز صبح، دو رکعت است. اول باید نیت کنیم دو رکعت نماز شکر می‌خوانم قربه الی الله. بعد، دست‌هایمان را کنار گوشمان می‌آوریم و می‌گوییم الله اکبر. در هر رکعت، اول، سوره‌ی حمد و توحید را می‌خوانیم و ...»
فکر می‌کنید روشنا در ادامه به پونه چه گفت؟ اینجا بنویسید.

ذکر رکوع:

ذکر سجده:

روشنا: «در رکعت دوم، بعد از خواندن حمد و سوره، دست‌ها را مقابل صورت می‌گیریم و ذکر قنوت را می‌خوانیم.»

ذکر قنوت:

دوباره به رکوع می‌رویم و ذکر آن را می‌گوییم و بعد از آن دو بار به سجده می‌رویم و ذکرش را می‌گوییم.
و بعد از اینکه از سجده بلند شدیم، ذکر تشهد و سلام را می‌خوانیم. به قول مامان، بعضی چیزها آن قدر مهم هستند که کم و زیاد شدن آن‌ها نماز را باطل می‌کند (رکن‌های نماز). مثل کلید که اگر دندان‌هایش کم و زیاد شود؛ دیگر قفل باز نمی‌شود.



دارم پرواز کنم و توی آسمان بروم.»
 مامان لبخندی زد و گفت: «پس بهتر است هدیه‌ای هم
 که می‌خواهی بگیری چنین چیزی باشد.»
 پونه با تعجب گفت: «پروانه بگیرم؟!»
 مامان گفت: «پروانه که نه؛ چیزی که بشود با آن به
 آسمان رفت.»
 پونه به نقاشی نگاه کرد و به فکر فرو رفت.
 یکدفعه تلفن زنگ زد و مامان مجبور شد تزئین کیک
 را نصفه‌کاره رها کند. او از پونه خواست که تزئین
 کیک را کامل کند.

توی خانه، پونه با ناراحتی به مامان گفت: «من هنوز
 هدیه‌ام را آماده نکرده‌ام.»
 مامان چند تا کاغذ به پونه نشان داد و گفت: «اول بیا
 یکی از این طرح‌ها را برای روی کیک انتخاب کنیم.
 کدام طرح بهتر است؟»
 مامان طرح‌های تزئین کیک را روی برگه‌ای نقاشی
 کرده بود. پونه طرح‌ها را نگاه کرد و یکی از آن‌ها را
 انتخاب کرد؛ طرح پروانه‌ای روی یک گل.
 مامان پرسید: «دلیل انتخابت چه بود؟»
 پونه گفت: «چون پروانه پرواز می‌کند. من هم دوست



به پونه کمک کنید تزئین طرح پروانه را به زیبایی کامل کند.



جمعه فرا رسید. پونه از صبح زود لباس‌ها و وسایلش را آماده کرده بود. او پیراهن مهمانی‌اش را پوشید و آمد وسط هال. چرخ‌زد و به پیمان که خسته و کوفته از راه رسیده بود، گفت: «چطور است؟»

پیمان خندید و جواب داد: «خوب است بابا! بس است دیگر. یک هفته است داری تولد تولد می‌کنی.»

پونه گفت: «کارها را درست انجام دادی؟»

پیمان روی میز دراز کشید و گفت: «آره. دو ساعت با علی زحمت کشیدیم تا بالاخره وصلشان کردیم. حسابی خسته شدیم. ولی عوضش خیلی قشنگ شد.»

قرار بود علی و پیمان به پدر کمک کنند و ترتیبی دهند که مهمان‌ها خانه‌ی روشنا را در کوچه راحت‌تر پیدا کنند و خانه‌ی آن‌ها از دور هم مشخص باشد. برای همین، ایده‌ی جالبی به ذهنشان رسید.

اگر شما جای آن‌ها بودید چه کار می‌کردید؟

پونه گفت: «هورا! ممنون داداشی! راستی من هم بالاخره هدیه‌ام را آماده کردم.»

پیمان گفت: «چی گرفتی؟ بیاور ببینم.»

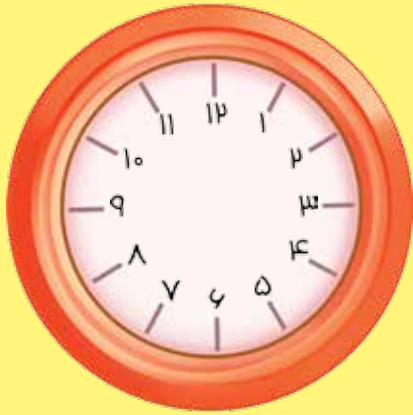
پونه توی اتاق رفت و با یک جعبه برگشت. در جعبه را باز کرد و به پیمان نشان داد. پیمان ابروهایش را بالا داد و گفت: «سلیقه‌ی خودت است؟»

پونه گفت: «بله که سلیقه‌ی خودم است.»

پیمان گفت: «از تو بعید است! خیلی قشنگ است!»

پونه یکهو داد زد: «مامان، پیمان من را اذیت می‌کند.»





پونه و مادرش چه ساعتی به
خانه‌ی روشنا می‌رسند؟
روی ساعت نشان دهید.

روشنا چشم‌هایش را بست. پونه جعبه‌ی هدیه را توی دست او گذاشت.
روشنا هیجان‌زده و خوش حال شد. سعی کرد در جعبه را باز کند. بال‌های کوچک پروانه‌ها را زیر دستش حس کرد. چشم‌هایش را باز کرد.
لبخندی روی لبش نشست. روسری بزرگ پروانه‌ای را خوش حال و شادمان باز کرد و آن را روی سرش انداخت.
مامان گفت: «مثل فرشته‌ها شدی.»
پونه لبخند زد و گفت: «جشن عبادت مبارک.»

مامان از آشپزخانه بیرون آمد. پونه را که دید، با تعجب گفت: «تو چرا از حالا لباس پوشیدی؟ جشن ساعت چهار شروع می‌شود.»
پونه گفت: «خب من زودتر آماده شدم که زودتر برویم.»
مامان گفت: «بله اتفاقاً قرار است ما زودتر برویم که کمک کنیم. ولی الان نه. ساعت دو و نیم حرکت می‌کنیم.»
نیم ساعت راه داریم.»

خانه‌ی خاله با آویزهای رنگی و بادکنک و تور تزئین شده بود. یک عالمه میوه و شیرینی روی میز چیده بودند. جلوی پنجره، رو به سمت قبله، جانماز مخمل سبزی روی زمین پهن بود. چادر نماز سفیدی هم داخلش داشت. روشنا پیراهن صورتی بلندی پوشیده بود. پونه پیش او رفت و گفت: «سلام. چشم‌هایت را ببند.»

